

(شعر عربی)

در تاریخ

این مقاله مشتمل است بر یک سلسله گفتگوهای انتقادی تازه در شعر و شعرا از قدیم ترین ازمه تا کنون . و برای توضیح مقصود قبلا از ذکر یک مقدمه تاریخی ناگزیریم .

مقدمه تاریخی

یک قطعه زمین هلالی شکل جغرافی که از بحر احمر ابتدا شده و سوریه و الجزیره را در نور دیده با خلیج فارس منتهی میشود در تاریخ اهمیت بزرگی را داراست . زیرا این قطعه مکان عنصر عالی شراست و ادیان عالم از مسیحی و یهودی و مسلمان در اینجا نشو و نما یافته است .

دیانت یهود حتی در زمان قوت سیاست خود از این قطعه خارج نشد و قوه سیاسی آن از این قطعه تجاوز نکرد و طولی نکشید که قوه سیاسی خود را از دست داد و افراد این ملت در همه جای عالم پراکنده شدند ولی یک قوه روحانی افراد پراکنده قبایل بنی اسرائیل را در تمام عالم بایکدیگر تا کنون مرتبط میداشت .

حرکت کنونی آنان بسمت بیت المقدس یک حرکت استعماری است که محرک آن دول استعماری هستند و مقصودشان این است که قوه سیاسی یهود را زنده کرده و از فلسطین نمر و فایده ببرند .

البته مادامی که مستعمرین آنانرا تقویت کنند در آنجا باقی خواهند بود ولی بازهم سیاست آنها از مجل اول و قطراصلی بخارج حرکت نخواهد کرد .

اما دیانت مسیحیه در کنار بحر متوسط شرقیه نشوونما کرد ولی در شرق توقف نکرد بلکه توسعه هم نیافت وقوت آن بطرف غرب متوجه گردیده خشکی و دریا را شکافت و نخست بر مملکت رومانی هجوم کرده و استیلا یافت و تخت های امپراطوران را بیک تخت روحانی که مقران (فاتگان) بود مبدل ساخت و روز بروز بر عظمت و سیادت خود افزود تا کنون که تمام ملک مغرب و کمی از ملک مشرق را آن قوه روحانی احاطه کرده است .

در شرق ادنی میدان دیانت خالی ماند - برای يك دیانت دیگری بنام اسلام که از حجاز ظهور کرد و در میان ملک مشرق انتشار یافت حتی بر آسپای غربی و افریقای شمالی هم دست استیلا دراز کرد و در همه جا يك لغت و زبان تازه (عربی) را باخود همراه آورده که تا کنون آن لغت مقدس برقرار است .

ستیزه جوئی مروجین اولیه اسلام که سلطان دین خود را همواره باشمشر یاری میکردند مجال بزرگی در آغاز برای ترویج شعر و ادب پیشینه عرب باقی نگذاشت .

آنگاه سلطنت اسلامی پادشاهان بزرگی انتقال یافت که دمشق پایتخت آنها بود و در این موقع بزرگان اووالامر چنان فهمیدند

که بایستی برای پیشرفت و بقای خود بعصیت جنسیه رجوع کنند از این سبب سیادت و بزرگی عرب درعالم ندا دردادند و چون برای تقویت این فکر مدد کاری بهتر از سبک اشعار عربی قدیم نمیدیدند در ترویج شعر و شاعر کوشیده و از سلسله شعرا دعوات و ستایش گران بسیار برای خود ایجاد کردند و علمی درمیان مردم برافراشتند که نقش پرچمش این بود (کمال ادبی و شعری خاصه شعرای جاهلیت است)

این سیاست در اسلام چندان پاینده نبود و بزودی سلطنت دمشق که شالوده آن بر عصیت عرب ریخته شده بود رو بزوال گذاشت و سلطنت بغداد که نگاهبان آن شمشیر بزرگان عجم بود استقرار یافت. در این زمان سبک شعر و ادب جاهلیت مرتبه کمال خود را از دست داد.

زیرا در کاخ حیات ادبی عرب سیل خونهای تازه و افکار جدیدی رخنه تازه گشود. یعنی در عصر دولت عباسی نهضت تازه علمی و فلسفی در ادبیات پدیدار آمد و شعر روح کهنه خود را باخته در عوض روح تازه که تا بک درجه عمومیت داشت در کالبد وی دمیده شد و همین تجدد شعرا را بسوی تامل و نظر جدید درعالم وجود انصراف داد چنانچه شرح آن در بیان حال بعضی از رجال شعر عنقریب بیاید.

آنگاه سلطنت بزرگ بغداد هم رو بضعف گذاشت و دولت های کوچک کوچک غیر عربی در اطراف و اکناف تشکیل گردید و

بدین سبب شعله روح ادبی که در نفوس ناطقین بزبان عرب زبانه میکشید یکباره خاموش شد و درعوض بجمع و نقل آثار پیشینه و ضبط لغت میپرداختند تا اینکه سپاه مغول بکلی درخت سلطنت بوسبده بغداد را ریشه کن کرد و آنچه از نور تمدن عرب در شرق باقی بود بکلی خاموش گردید .

در خلال این حال قوم بربر هم در مغرب قیام کرده بر بقایای سلطنت عرب در اندلس استیلا یافته و شعله شعر و ادب را در آن اقطار و اقطاع نیز بکلی خاموش کردند .

آنکجا شعر عربی در ظلمات اقوام و طوایف مخدوله عرب که سقوط بغداد و قرطبه و اشبیلیه را نالی و تابع بودند بنهر کوچکی شبیه بود که در بیابان ربک زاری اندک جریان داشته و در زیر ریگها حرکت کند اما در زمین تفتیده بکلی خشک شود .

تا اینکه قرن نوزدهم در رسیدن و انوار علوم مانند سیل از مغرب بمشرق روی آورد و تمام جهان بیک مرتبه بیدار شده بطلب علم و تمدن تازه شتافتند .

این است آن نهضت تازه ادبی که اخیراً در شرق پدیدار شده و شعر عربی با اسلوب تازه در آن داخل شده و بالباس دلربا و جمال استقلال فکر در انظار جلوه گر شده است .

و همین نهضت است که علوم طبیعه را منتشر و عقول را مرتفع ساخته و بر رخسار شعر درهای تازه بسیار گشوده است . نیک بیفان

چنان عقیده دارند که در این نهضت راه وسیعی است برای ترقی که پدران پیشینه ما بخواب هم نمیدیدند و امروز ملل مشرق بر آستانه این نهضت اجتماعی که در تاریخ بی نظیر است قرار گرفته‌اند.

این بود مقدمه و اینک اصل مطلب شروع میشود.

اطوار شعر عربی

بتقسیم تازه امروزی شعر عموماً بر سه قسم است، غنائی،

وفروسی، وروائی.

اما غنائی - آن شعری را گویند که از عواطف خاصه

حکایت کند مثل غزل و مرثیه یا مدیح و هجاء یا مهربانی و

موعظه و امثال آن از انواع اشعاریکه عاطفه شاعر در هنگام

هیجان ذوق اقتضاء میکنند و چون اینگونه اشعار در موقع تفتی

و نواختن آلات موسیقی خوانده میشوند از این سبب غریبون

غنائیش گویند خواه در مواقع غنا بکار رفته باشد یا نه.

هر گاه در اشعار عرب دقت کنیم خواهیم دید که همه از همین

قسم اول (غنائی) هستند و هیچ شاعر عرب را از قدیم تا کنون

نمی بینیم که بغیر از این قسم اهمیتی داده باشد. عرب در این قسم

از شعر رتبه اعلی را حائز است و هرگز از این حد تجاوز

نکرده است.

اما فروسی و گاهی هم بطولی گفته‌اند (۱) شعری است که از شخص خاص یا از شخصیت خاصه که مجمع و مرکز عواطف است حکایت کند یعنی اعمال و وقایع و اخلاق و صفات آن شخص را مصور و ممثل ساخته و عواطف و احساسات بزرگی را درشونده تهبیح کند (۲)

اما روائی - آن قبیل اشعار را گویند که در ضمن قصص و حکایات تمثیلیه و غیر آن احوال زمان و زندگی را مصور کرده نضائل و اختیارات انسان را در قالب روایت مجسم کند (۳)

پس مقصود ما از اطوار شعر عربی احوالی است که در ادوار تاریخ بمناسبت زمان بر شعر عارض شده از حیث آنکه شعر عربی نوع واحد غنائی است نه انواع متعدده .
اهم این اطوار سه است

(۱) فروسی شخص ذریرك در سوازی و بطولی دلیر را گویند و

مناسبت این تسمیه مخفی نیست *تال جامع علوم انسانی*

(۲) در اشعار فارسی این قبیل شعر (فروسی) مصداق زیاد دارد

و اغلب حکایات مولوی و بوستان شیخ و سنائی و غالب دواوین دیگر از این قبیل محسوبند .

(۳) این قبیل شعر روائی را اروپائیان (روبان) نامند و در فارسی

حکیم نظامی مخترع بلکه خداوندگار این صنعت محسوب است چنانچه افسانه خسرو و شیرین هنوز در عالم نظم و نثر مانند ندارد

اول طور قدیم

مقصود از طور قدیم در شعر عرب اشعاری است که از قدیمترین
ازمنه تا اواخر سلاطین اموی بنظم رسیده و برای آن قدیمش خوانند
که اولاً تاریخ انشاء آن قدمت دارد و ثانیاً حافظ اسلوب جاهلیت
است. زیرا از حیث موضوعات و تعبیرات و مناسبات حافظ
موجودات آن زمان است و ایداً تغییر در آنها نمیدهد و در اشعار
طور قدیم این گونه مضامین مشهود است. توقف بر طاول یعنی خانه‌های
خراب که اثری از آن باقی مانده. و خطاب به زنان هودج نشین و رحیل
گزیده وصف شوق و وجد، تخلص بمدح و هجاء و فخر.

میانہ شعرای جاهلیت و اسلام فرقی نیست جز اینکه
شعرای جاهلیت در اشعاریکه نسبتش بانها صحیح است از طبیعت
دور نیفتاده و بتکلف نزدیک نشده اند. مثلاً هر گاه در مقام مدح و
فخر بر میآیند اسبان خود را در گاه موقعی که از سوارزی آنها خوشنود
شده اند میستانند و بمردان بخوردن گاه بخوشخوئی و کرامت و
مهمان دوستی مسلم باشند افتخار میکنند. و هر گاه اقام و
الام نفسانیه یا منظره از مناظر طبیعت را وصف کنند آنچه را می بینند
یا ادراک میکنند بتوصیف میپردازند. شعرای اسلام طبقه
اول هم در ترکیب و تعبیر پیروانان بوده اند جز اینکه احساسات و
ادراکات آنان را نداشته و در موقف آنان متوقف نبوده اند آری بسیار
فرق است فیما بین کسی که بحکم طبیعت از احوالات خاصه خود سخن

میگوید با کسیکه برای طمع مادی یا دفع حوائج ذاتی شعر میسراید هر چند ما داعی نداریم که شعرای عصر اسلامی را حقیر بشماریم مخصوصاً با اینکه افکار عامه مشایر آنانرا از قبیل جریر و اخطل و فرزدق در زمره پهلوانان میدان شعر محسوب میدارد ولی بعد از اینکه از منظره انتقاد جدید بدو این و اشعار آنان نظر میکنیم نمی‌توانیم آنانرا از محل حقیقی خودشان بالاتر بنشانیم.

پس علت شهرت زیاد آنان نیست مگر آوازه حرکات سیاسی دولت اموی و بواسطه آن سیاست بزرگ شعرای خاصه خلفا و امراء تا اعلیٰ علیین ارتقا یافته اند.

هر کس اشعار آنانرا بخواند در شکفت میماند از قدرت طبع و سرعت خاطر آنان ولی روح و حسی را که در شعر خود ممثل کرده اند کوچک بشمارد و نیز تعجب میکند از شوق و شغف مردم بخواندن قصایدی که هیچ قیمت ندارد جز اینکه شهرت دارد.

پس شکی نیست که اشعار شعرای جاهلیت بهترین انواع شعر قدیمند زیرا باسادگی و بساطت رموز طبیعت و عواطف انسانیت را برای ما مصور میسازند. و عشق جمال طبیعت و فضائل مردانگی و انسانیت را در ما تهییج میکنند و حد کمال برای شعر همین است شاعر در هر زمان و هر کجا می‌خواهد باشد.

حسن و لطافت اشعار شعرای جاهلیت در سایر اشعار قدیمه یافت نمیشود مگر در نشاید حب و غزلهای عاشقانه که باعث شهرت

جمیل و کثیر وقیس و عمر شده .

زیرا خدنگ مضامین این اشعار از کمان دلپاشی بر تاب
میشود که سرشار عشق و محبتند و مسام (سخن کنز دل برون آید نشیند
لاجرم بردل)

عواطف مسئله در اشعار قدیمه

مقصود از اشعار قدیمه در این مقام اشعار جاهلیت است
و این عواطف و سجایا بسیارند ولی ما بذکر اهم از آنها
اکتفا میکنیم .

گرم و سخاوت

شعر قدیم اهل سخا و جود را بیاندترین مقام عظمت رسانیده
چنانچه حاتم طی و حارث ابن عوف و معن زائده و هرم ابن سنان و
سایر اسخیا را در سخاوت ضرب المثل عالم گردانیده است .
سخا و جود در هر عصر و در تمام اقوام و ملل محبوب و
صاحب این صفت مستحق مدح و احترام است . ویژه در امتی
مانند عرب و در بلادی مثل بلاد عرب که گرم و سخاوت در
آن واجب است و برای عامه مرم مفید . چه مسافر بلاد عرب جز
در خانه اسخیا منزل پیدا نمیکند . و جز ذبایح آنان طعامی
نمی باید . پس بدت و تازگی ندارد اگر شاعری بایک عاطفه قویه
و زبان شعر سپاس گوید کسی را که در یابان او را طعام داده و
در هوای گرم سیراب کرده است .

بزرگان عرب برای همین سیاس گذاری و مدح جود و سخا
 اهتمام میکردند که خود را مقصد ر سر منزل خلاق و
 موضوع حدیث شبانه مردم قرار دهند . و برای وصول باین
 نتیجه بود که از میهمانان خود هیچ چیز را امساک نمیکردند . امروز هم
 با هزارها خانواده قدیم واقوام عرب اگر مشغول تفریح و ترمیم شویم
 خواهیم دید که مدح نیاکان خود و بسط بد آنان را پیرایه ساز و
 آواز میسازند .

فروسیده — یکه سواری

این صفت که شجاعت و سبقت در عمل و تحمل شدائد را
 شامل است لازمه اشخاصی است که معیشت آنها توقف بر جنگ و
 جدال دارد و چنانچه امروز در میان رجال جنگ و نبرد از صفات
 عالیه است در ایام جاهلیت هم چنین بوده . فرو سیت و یکه سواری
 تاثیر بزرگی در نفس دارد مخصوصاً هرگاه قوای جسمانیه هم
 قوی باشند .

بواسطه این صفت عنتره ابن شداد بالینکه کنیز زاده بود
 در تاریخ عرب مقام بلندی را حائز شد و در جنگ های فراوان
 هیچکس با او ناب مقاومت نداشت زیرا شعر او را بصورت یک
 دلاور صف شکنی که از هیچ سختی اندیشه نداشته باشد در انظار
 مصور کرده بود . و امثال عنتره در شجاعان عرب فراوانند .

«فخر»

از برای قومی مثل عرب که مر کب است از قبایل و طوایف
تعصب قبیله و تفاخر بمحامد و محاسن قبیله طبیعی است . از
برای تفاخر در نزد عرب مقام بلندی است و شعرای عرب
زبان حال قبائل در روز تفاخر و صلاح پیشینه آنان در میدان جنگ
محسوسند .

اسلام در اول امر این صفت را تضعیف کرد ولی از بین
نبرد بلکه بصورت دیگر ظهور و بروز کرد چنانچه تعصب شعرا در
عصر خلفای اموی برای احزاب سیاسی همان صدای تعصب
عشیره و قبیله در زمان جاهلیت است . آری اسباب مختلفند ولی
روح یکی است یعنی روح افتخار در جمیع اسم و ملل عالم ساری
است و تمام دعوات ادبی و دینی مظاهر فخر و عصیت عشیرتی است
که بواسطه تغییر احوال و اوضاع تغییر یافته و بصورت دیگر در
آمده است .

رتال جامع علوم انسانی

«وفا»

مقصود از این صفت وفای بوعده و حفظ عهد است و این
صفت بلند ترین و روشن ترین صفات انسانیت است .
شعر عربی در جاهلیت مملو است از شرح حال کسانی که باین
صفت معروف بوده اند و اشهر آنان سموئل است که در وفای
بوعده و عهد در تمام عالم بوسیله شعر ضرب المثل شده .

در زبانت عرب غالباً مقصود از وفا حفظ عهد خویشاوندی و میهمانان و پناهندگان است و معنای و اسع امروزی که عبارت است (از نکوئی کردن با دشمن و حفظ مال او) عادتاً نباید مراد و مقصود عرب جاهلیت باشد . آری باین معنی هم بعضی امثله در تاریخ عرب قدیم یافت میشود ولی هر گاه کسی تدقیق و تتبع در عادات و طبایع آنان بکار برد میفهمد که این معنی مقصود و مراد آنان نبوده است .

این تفسیری را که من میکنم از راه تحکم نیست و نمیگویم غیر قابل رد است بلکه از قبیل استناد بمظاهر اجتماعیه است و هم ممکن است که در این تاویل بخطا رفته باشم .

از برای شعر جاهلیت قدیم غیر از آنچه مذکور شد مزایا و سجایای دیگر هم هست از قبیل صراحت و يك روئی و ذم سستی و مدح صبر بر محن و اذیت و امثال آنها و ممکن است بر تمام این سجایا و آنچه سابقاً ذکر شد از ابیات شعرای قدیم شاهد بیاورم ولی این عمل باعث طول مقال میگردد .

اشخاصی که راغب هستند میتوانند کتاب حماسه و دواوین

شعرای پیشینه را گشوده و تمام این سجایا را با چشم ظاهر به بینند .

(انیس الخوری المقدسی)

(ترجمه از مجله المقتطف)

(وحید)

در این موضوع تا کنون سه مقاله مبسوطه بقلم انیس خوری در مجله المقطف دیده شده که مقاله فوق اولین آنهاست و دو مقاله دیگر نیز انشاء الله پس از ترجمه در نمرات آتی ارمغان طبع خواهد شد برای ادبا و اشخاصی که مایل بتتبع و تدقین در شعر و ادبیات و تاریخ هستند مطالعه این مقالات بسی مقتم است و البته غفلت نخواهند فرموده .

(وحدید)

(ترکیب بند)

تخت جم افسر کاوس نماند	شرف و غیرت و ناموس نماند
دوات و لشکر و کشور همه رفت	چتر و طبل و جرس و کوس نماند
از ترقی و ز آزادی ملک	خاطری نیست که مایوس نماند
حرمت دین پیمبر بر خاست	احترام حرم طوس نماند
توپ بستند بر ایوان	شوکت اسلام از روس نماند
روضه گاهی که مطاف ملک است	جای زمین بوس نماند
نور اسلام ز قندیل برفت	شمع توحید بفانوس نماند
کعبه در پیش کلیسا خم شد	مصحف اندر بر ناقوس نماند
جای عباد به محراب دعا	جز خراباتی سالوس نماند
وزراء راهمه زر گشت نصیب	بهر ما بهره جز افسوس نماند
حشمتی نیست که بر باد نرفت	رایتی نیست که معکوس نماند
زانهمه سر کش بر دل بمصاف	نیست یکسر که بقر بوس نماند